

# شانها و مسؤولیت‌های قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب دهم محرم ۱۴۲۴

عنوان بحث شب دهم:

دورسازی حضرت خدیجه از خطرات شاننان و مکذبان

و

هجران حمیل و اعتزال، مقدمه‌ای برای فرزند دار شدن

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ  
فَكَبَّرَ \* وَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ \* وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ \* وَلَا تَمَنْنُ تَسْتَكْبِرُ \*  
وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.

سوره مدثر/۱ تا ۷.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاورپوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

[www.sadeqifard.com](http://www.sadeqifard.com)

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



زيارت حضرت سيد الشهداء عليه السلام در روز عاشوراء:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ، وَالْوَشَرَ الْمُؤْتَوْرَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، وَعَلَيْكُمْ مَتَى جَمِيعًا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظَّمْتَ الرَّزِيَّةَ وَجَلَّتْ وَعَظَّمْتَ الْمُصِيبَةَ بِكَ عَلَيْنَا، وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَجَلَّتْ وَعَظَّمْتَ مُصِيبَتَكَ فِي السَّمَاوَاتِ، عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ. فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ. بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مِنْكُمْ وَأَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَاءِهِمْ. يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُكُمْ، وَحَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أُسْرَجَتْ وَأُجْمِتْ وَتَنَقَّبَتْ لِقِتَالِكَ، يَا أَبَا أَنْتَ وَأُمِّي لَقَدْ عَظَّمْتُ مُصَابِي بِكَ. فَاسْتَلْتُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ، وَإِلَى الْيَتِيمِ بِمَوْلَاتِكَ، وَبِالْبِرَائَةِ بِمَنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِكَ، وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ، وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ. بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مِنْكُمْ، ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمَوْلَاتِكُمْ وَمَوْلَاتِكُمْ، وَبِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالتَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبِ، وَبِالْبِرَائَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ. إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُكُمْ، وَحَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ. فَاسْتَلْتُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَاءِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَائَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي، مَعَ إِمَامٍ هُدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَني بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطَى مُصَابًا بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ زَرِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ، وَفِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا، بِمَنْ تَنَالَهُ مِنْكَ صَلَوَاتُ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ حَيَايَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَاتِي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ، وَابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ، اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَلِسَانِ نَبِيِّكَ عليه السلام فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيِّكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَا سُفْيَانَ وَمُعَاوِيَةَ وَبِزَيْدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبْدِينَ، وَهَذَا يَوْمٌ فَرَحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَآلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. اللَّهُمَّ فُضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَالْعَذَابَ الْأَلِيمَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا

الْيَوْمِ، وَفِي مَوْقِفِي هَذَا، وَأَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ. ثُمَّ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ: اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَخْرَجْتَ لَهٗ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنُ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا. ثُمَّ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِثِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِثِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ». ثُمَّ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِثِّي، وَإِبْدَأْ بِهِ أَوْلًا، ثُمَّ الثَّانِي وَالثَّلَاثِ وَالرَّابِعِ، اللَّهُمَّ الْعَنُ يَزِيدَ خَامِسًا، وَالْعَنُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ، وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشَيْمُورًا، وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مَمْدَّ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رِزْقِي، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شِفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ، وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

«سلام بر تو ای ابا عبد الله. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده اش. سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان و فرزند سید الاوصیاء. سلام بر تو ای فرزند فاطمه، سرور بانوان جهانیان. سلام بر تو ای آن که خدا خون خواهیش کند و فرزند کسی که خدا خون خواه اوست. وای کشته ای که انتقام کشته گانت گرفته می شود. سلام بر تو و بر ارواحی که بر آستانت جاگزیده اند. سلام خدا بر همگی شما، از جانب من؛ همیشه تا من برجایم و تا شب و روز برجاست. ای ابا عبد الله! به راستی که مصیبت تو بزرگ شد؛ و گران و عظیم گشت مصیبت تو بر ما و بر همه اهل اسلام و گران و عظیم گشت مصیبت تو در آسمانها بر همه اهل آسمانها. پس خدا لعنت کند مردمی را که ستم و بیدادگری را بر شما اهل البيت پایه ریزی کردند و خدا لعنت کند آن مردمی را که شما را از مقام مخصوصتان دور کردند و شما را از آن مرتبه هایی کنار زدند که خداوند آن رتبه ها را به شما داده بود و خدا لعنت کند مردمی را که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنان که اسبابش را برای کشندگان شما، فراهم کردند. من به سوی خدا و به سوی شما، از آنان و از پیروان و دنبال روندگان شان و دوستان شان بیزاری می جویم. ای ابا عبد الله! با کسی که با شما در صلح است، تا روز قیامت من تسلیمم و در صلحم و با هر کس که با شما در جنگ است، تا روز قیامت در جنگم. و خدا لعنت کند آل زیاد و آل مروان را و خدا لعنت کند تمام بنی امیه را و خدا لعنت کند فرزند مرجانه را و خدا لعنت کند عمر بن سعد را و خدا لعنت کند شمر را و خدا لعنت کند مردمی را که برای پیکار با تو اسبها را زین کردند و دهنه زدند و به راه افتادند. پدر و مادرم به فدایت! به راستی مصیبت تو بر من بزرگ شد. پس، از آن خدایی که مقام تو را گرامی داشت و گرامی مرا به خاطر تو، می خواهم که خون خواهی تو را در رکاب آن امام یاری شده از خاندان محمد ﷺ روزیم کند. خدایا مرا نزد خودت به وسیله حسین (علیه السلام) در دنیا و آخرت آبرومند ساز. ای ابا عبد الله! من به درگاه خدا و پیشگاه رسولش و

امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و شما، به وسیله دوستی تو و به وسیله بیزاری از فردی که پایه این ستم را گذاشت و بر آن پایه، این ستم را بنا کرد، تقرب می جویم و نیز تقرب می جویم بوسیله بیزاری جستن از آن که ستم و ظلمش را بر شما و بر پیروان شما روا داشت. من به درگاه خدا و به پیشگاه شما از آنان بیزاری می جویم و به سوی خدا، سپس به سوی شما تقرب می جویم به وسیله موالات شما و موالات آنانی که ولایت شما را پذیرفته اند و به وسیله بیزاری جستن از دشمنانتان و برپا کنندگان جنگ با شما و نیز به وسیله بیزاری جستن از یاران و پیروانشان. من با کسی که با شما در صلح است، در صلح و سازش و با کسی که با شما در جنگ است، در جنگم و با کسی که شما را دوست دارد، دوستم و با کسی که شما را دشمن دارد، دشمنم. پس، از آن خدایی که مرا به وسیله معرفت شما و معرفت دوستانان گرامی داشت و بیزاری جستن از دشمنانتان را روزیم ساخت، می خواهم که در دنیا و آخرت مرا با شما قرار دهد و در دنیا و آخرت، برای من در نزد شما، قدم صدقی، ثابت بدارد. و از او می خواهم که مرا به مقام پسندیده شما در پیش خدا برساند و از او می خواهم که خون خواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای به حق، که از خاندان شماسست، روزیم کند و از خدا می خواهم که به حق شما و بدان منزلتی که شما نزد او دارید، به خاطر مصیبتی که از ناحیه شما به من رسیده است به من عطا کند، بهترین پاداشی را، که آن را به یک مصیبت زده در ازای مصیبتش می دهد. به راستی که چه مصیبت بزرگی و چه داغ گرانی بود این مصیبت در اسلام و در تمام آسمانها و زمین. خدایا در این رتبه و این شرایطی که دارم، از افرادی قرارم بده که از ناحیه تو، درود و رحمت و آمرزشی به او می رسد. خدایا زندگی محمد و آل محمد و مرگم را مرگ محمد و آل محمد قرار ده. خدایا این روز، روزی است که بنوامیه آن را مبارک و میمون دانستند و پسر آن زن جگر خوار، آن ملعون ملعون زاده ای که بر زبان تو زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و آتش باد - در هر جا و هر مکانی که در آن مکان، پیامبرت صلی الله علیه و آله توقف کرد، لعنت شده است. خدایا! ابوسفیان و معاویه و یزید بن معاویه را لعنت کن. لعنت تو برای همیشه بر آنان باد. و این روز، روزی است که آل زیاد و آل مروان از کشتن حضرت حسین، صلوات الله علیه، شادمان شدند. پس، خدایا! لعنت خودت را و نیز عذاب دردناک را، بر آنان چندین برابر کن. خدایا! در این روز و در این جایی که هستم و در تمام دوران زندگی، به وسیله بیزاری جستن از آنان و لعنت فرستادن بر آنان و نیز به وسیله دوست داشتن پیامبرت و خاندان پیامبرت - که بر او و بر آنان سلام باد - من به سوی تو تقرب می جویم».

«خدایا لعنت کن اولین ستمگری را که نسبت به حق محمد و آل محمد ستم روا داشت و نیز لعنت کن آخرین کسی را که در این ستم از او پیروی کرد. خدایا آن گروهی را که با حسین پیکار کردند و نیز آنانی را که برای کشتن او با ستمکاران همراهی کردند و پیمان بستند و از هم پیروی کردند، لعنت کن. خدایا همه آنان را لعنت کن».

سلام بر توای ابا عبدالله! و بر ارواحی که بر آستانت جا گزیده اند. سلام خدا بر تو باد از جانب من، همیشه تا من زنده ام و تا شب و روز بر پاست. و خدا این زیارت را آخرین باری قرار ندهد که من شما را زیارت می‌کنم. سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و بر اصحاب و یاران حسین». «خدایا اولین ظالم را به لعنت من مخصوص گردان و آغاز کن بدان، لعن اولی را و سپس دومی و سومی و چهارمی را. خدایا! یزید را در مرتبه پنجم لعنت کن و لعنت کن عبیدالله پسر زیاد و پسر مرجانه را و عمر بن سعد و شمر و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان را تا روز قیامت».

\*\*\*\*\*

«سوره مدثر» بعد از «سوره مزمل» نازل شده است. خدای حکیم در این سوره بعد از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ پیامبر رحمتش را با ندای ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ مورد خطاب قرار داده است. به طور خلاصه، «مدثر» یعنی فردی که به او پیشنهاد داده شده که حامل «کوثر» باشد و او پذیرفته است که حامل «کوثر» باشد.

در این سوره، بعد از این خطاب، فرمانهای متعددی خطاب به شخص خاتم پیامبران صادر شده است که این فرمانها به آن حضرت اختصاص دارد و احدی با او و با فردی که خدای حکیم او را «مدثر» می‌خواند، در این فرمانها شرکتی ندارد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ \* وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ \* وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾<sup>۱</sup>

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. ای آن که «مدثر» نام تو است! قیام کن و پس از آن، انداز کن و پس از انداز، تنها ربت را تکبیر کن. و به دنبال این تکبیر، باید تنها و تنها «ثیاب» را تطهیر کنی. پس از این تطهیر، باید تنها از «رُجْز» دوری بگزینی و مادامی که به انتظار کوثر نشسته‌ای، چیزی از اخبار غیب مربوط به او را با دیگری بازگو مکن. پس از آن، باید که تنها و تنها برای ربت صبر کنی».

ولادت تنها فرزند باقیمانده از خاتم پیامبران، حضرت زهراى مرضیه و شؤون و ویژگیهای آن حضرت، از مواردی است که در دو سوره «مزمل» و «مدثر» به صورت مشروح مطرح شده که البته در «سوره مدثر»، آیات بیشتری از این ویژگیها بحث کرده و دایره وسیعتری از زندگانی آن حضرت را پوشش داده است. دامنه بحث این آیات، از قبل از ولادت تا بعد از شهادت آن حضرت است.

ترکیب این آیات، تا آیه: «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ» و به جز: «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ» و از جمله: «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ»، یک ترکیب حصری است که قابل تأمل بسیاری است.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه  
۲۸: «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ»

در روند فرمانهای «سوره مدثر»، پس از فرمان برای تکبیر انحصاری رب، نوبت به فرمان برای تطهیر انحصاری ثیاب می‌رسد: «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ».

وجود «واو» در آغاز این آیه، این فرمان را به فرمانهای قبل و به ویژه، به فرمان: «قُمْ فَأَنْذِرْ» متصل و مرتبط می‌کند و وجود «فاء» در این آیه، خبر از آن می‌دهد که «تطهیر ثیاب» باید بعد از مرحله «تکبیر رب» انجام بگیرد؛ همان تکبیری که باید بعد از مرحله «انذار» صورت پذیرد.

## تطهیر انحصاری ثیاب پیامبر حمت

در آیه: «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ» مانند «وَرَبِّكَ فَكَبَّرَ»، یک حصر رخ داده است. این حصر، از پیش افتادن «تِيَابِكَ» از «فَطَهَّرَ» ناشی می‌شود که عمل «تطهیر خاتم پیامبران» را به «تطهیر ثیاب آن حضرت» منحصر می‌کند. بر این مبنا، پیامبر رحمت پس از آن که ریش و فقط ریش را تکبیر کرد، باید به «تطهیر ثیاب» و فقط به «تطهیر ثیاب» بپردازد. این حصر و انحصار، عظمتی را برای «ثیاب» و برای «تطهیر این ثیاب» اثبات می‌کند که حدی برای آن وجود ندارد. نباید فراموش شود که این «تطهیر» با آن «تکبیر» و با «انذار» در ارتباط است و باید بعد از آنها و بعد از مرحله «قیام» خاتم پیامبران و یا در ضمن این «قیام»، صورت بگیرد.

## تطهیر کدامین ثیاب؟

طبیعی است، برای استخراج مفهوم «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ» هم به فهم مفهوم «ثیاب» و هم به فهم مفهوم «طهارت» نیاز است و این هر دو در کتاب خدا کاربردهای بسیاری دارند که می‌شود از آنها برای فهم این دو مفهوم یاری گرفت.

خدا «لیل» را لباس قرار داده است:

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»<sup>۱</sup>.

«و ما شب را لباس ساختیم».

در کتاب خدا، از «تقوا» نیز با عنوان «لباس» یاد شده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای فرزندان آدم! ما بر شما لباسی را نازل کردیم که عورت‌های شما را بپوشاند و نیز لباس‌های زینتی را و «لباس تقوی» بهترین است. آن از آیات خداوند است. شاید آنان تذکر یابند».

برای پوشش «جوع» و «خوف» نیز از تعبیر «لباس» استفاده شده است:

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«و خدا به يك آبادی مَثَل زده است که ساکنانش در امنیت کامل و در آرامش بودند و روزیشان به فراوانی از هر سوبه آنان می‌رسید، پس آنان به کفران نعمتهای خدا پرداختند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و هراس را به آنان چشانید».

و بالاخره خدا از زن و مرد برای یکدیگر، با عنوان «لباس» یاد کرده است:

﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...﴾<sup>۳</sup>.

«در شب روزه هم خوابگی با زنانتان برای شما حلال شده است. آنان لباسی برای شما هستند و شما لباسی برای آنان...».

هیچ یک از این موارد، به جز مورد آخر، با آیه: ﴿وَتِيَابِكُمْ فَطَهَّرْ﴾ سازگاری ندارد اگر چه بسیاری از مفسران با تبدیل «تقوا» به «اخلاق» در «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»، تلاش کرده‌اند تا برای آیه: ﴿وَتِيَابِكُمْ فَطَهَّرْ﴾ یک مفهوم اخلاقی بسازند و آن را پایه‌ای برای جسارتهای بعدی به خاتم پیامبران قرار دهند و اعلام کنند که بر اساس این فرمان، پیامبر رحمت دستور یافته است تا خودش را از زشتیهای اخلاقی پاک کند.

در آیه: ﴿وَتِيَابِكُمْ فَطَهَّرْ﴾ اگر چنانچه مفهوم «تیاب» همان پوشش بدن باشد، از آن جا که بر اساس این فرمان پیامبر رحمت فرمان یافته است که طهارت را فقط در مورد لباس خودش به کار ببرد و در هیچ

۱. سوره اعراف/ ۲۶.

۲. سوره نحل/ ۱۱۲.

۳. سوره بقره/ ۱۸۷.



مورد دیگری آن را به کار نگیرد، باید پذیرفت که مفهوم بسیار دور از ذهنی مورد فرمان قرار گرفته است. در این صورت، بر اساس این فرمان، پیامبر رحمت باید لباسش پاکیزه باشد و طهارت سایر شئون او نباید مورد نظر و اهتمام و حتی اقدام او باشد! این حالت نه می‌تواند مورد فرمان خدایی باشد که حکیم است و علیم و نه می‌تواند عمل پیامبر خدا باشد، تا چه رسد به عمل انحصاری او.

## دلالت آیه تطهیر

در «آیه تطهیر» خدای جهانیان از اراده‌ای استمراری خبر داده است که به صورتی استمراری برای انجام دو عمل در افرادی صورت می‌گیرد که آنان را با عنوان «اهل البیت» معرفی کرده است:

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup>.

... خدا اراده‌ای پیوسته، تنها و تنها برای «اهل البیت» دارد که تمام «رجس» را همواره از آنان دور سازد و آنان را همواره با بارش «طهارت»، تطهیر کند.

«اهل البیت» یعنی ساکنان یک خانه مشخص. این خانه مشخص، با نام «بیت فاطمه علیها السلام» و یا با نام «بیت فاطمه و علی علیهما السلام»<sup>۲</sup> شناخته می‌شود.<sup>۳</sup> یاد آور می‌شود که پیامبر رحمت به این خانه انتساب دارد و این گونه نیست که این خانه به آن حضرت انتساب داشته باشد.

«اهل این خانه مشخص» - یعنی «اهل البیت» - در ابتدا، وجود مقدس خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله، امیر مؤمنان حضرت امام علی بن ابی طالب، حضرت صدیقه کبری فاطمه بنت محمد، حضرت سبط اکبر امام مجتبی حسن بن علی و حضرت سید الشهداء حسین بن علی بودند که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد.

به هر حال، مقصود از این خانه، هر خانه‌ای باشد و «اهل البیت» به ساکنان هر خانه‌ای اطلاق شود، پیامبر رحمت مخاطب قطعی این آیه است؛ خواه فرد دیگری نیز در این خطاب با او شریک باشد و خواه نباشد.

«يُرِيدُ»، «يُذْهِبُ» و «يُطَهِّرُ» هر سه افعال مضارع هستند و فعل مضارع دلالت ذاتی بر استمرار دارد

۱ - سورة احزاب / ۳۳.

۲ - ادب در تعبیر از این ذوات مقدس، اقتضای دیگری دارد اما این خانه با این نامها شناخته شده و مقصود از به کار بردن این نامها بدون احترام لازم، صرف دادن نشانی است.

۳ - در کتاب «اهل البیت علیهم السلام» که دومین کتاب از مجموعه «با صادقان» و اثر نویسنده این سطور است، با تفصیل به این امر پرداخته شده است.

و گذشته و حال و آینده را شامل می‌شود. بدین ترتیب و بر این مبنا، باید پذیرفت که:

هم اراده خدا در خصوص اذهاب رجس و تطهیر، اراده‌ای استمراری است، هم اذهاب رجسی که توسط او به انجام می‌رسد و هم عمل تطهیر، عملی است که اختصاص به زمان خاصی ندارد.

«تَطْهِیرًا» در ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِیرًا﴾ مفعول مطلق است و برای تأکید و بیان کمال تطهیر به کار می‌رود. بر این اساس نیز باید پذیرفت:

هر بخشی از وجود خاتم پیامبران که بتواند این «طهارت» را دریافت کند، این «طهارت» قبل از نزول این آیات و آن آیات، حتماً آن بخش را فرا گرفته است؛ چه برای سایرین قابل درک و فهم باشد و چه نباشد و صد البته با وجود این «طهارت» - که خدا آن را ایجاد می‌کند - به هیچ طهارت دیگری نیاز نیست.

بنا بر این و با وجود این اراده و این اذهاب و این تطهیر از سوی خدای جهانیان، باید پذیرفت که:

هیچ بخشی از وجود خاتم پیامبران در هیچ زمانی به تطهیر دیگری نیاز ندارد.

از این نکات، نکته بسیار مهم دیگری نتیجه می‌شود که در مسیر بحث، راهگشاست:

«ثِیَابَكَ» در ﴿وَّثِیَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ به هیچ بخشی از وجود خاتم پیامبران اطلاق نمی‌شود و باید آن را وجودی دانست که در ارتباط با خاتم پیامبران است و به گونه‌ای به او پیوسته است که حکم «ثیاب» را داراست. تطهیر این بخش به عهده پیامبر خداست و با آن تطهیر که خدای جهانیان در خصوص «اهل البیت» اعمال می‌کند، تفاوتی بنیادی دارد.

نباید از نگاه‌ها به دور ماند که:

انجام این تطهیر، بخشی از مسؤولیت خاص پیامبر رحمت در روند قیام و انذار و تکبیر خداست که بر اساس این آیات بر عهده او گذارده شده است.

## جایگاه حضرت خدیجه در این تعبیر

در آیه‌ای از کتاب، تعبیر «مُطَهَّرَه» برای ازواج به کار رفته است که می‌تواند تأکید دیگری بر شمولی باشد که آیه: ﴿وَّثِیَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ نسبت به زوجه آن حضرت دارد؛ حتی اگر چنین اختصاصی وجود نداشته

باشد:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ \* قُلْ أَوْثَقْتُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup>

«برای مردمان محبت شهوتها نسبت به زنان و دارا بودن پسران و نیز نسبت به پیمان‌های پراز طلا و نقره و هم چنین اسبان نشانه دار و چهار پایان و کشته‌ها، زینت داده شده است. آن کالای زندگانی دنیاست و خداوند در نزدش، نیک فرجامی است. بگو: آیا من به شما از «پر خیرتر» بودن چیزهایی خبر بدهم که از این موارد «پر خیرتر» است؟ برای آنان که متقی شده‌اند، نزد ربشان جناتی است که از زیر آنها نهرها جاری است. آنان در آن جنات، جاودانه‌اند و برای آنان «زوجهای تطهیر یافته» و رضوانی از خداوند است و خداوند نسبت به بندگان، بصیر است».

در آیه: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ﴾ اگر چنانچه مقصود از «ثياب»، زوجه آن حضرت باشد، از آن جا که در زمان نزول این آیه، حضرت خدیجه تنها زوجه آن حضرت بود، این آیه را باید آیه‌ای در شأن آن حضرت دانست و شواهد و قرائن بسیاری وجود دارد که صحت این نظر و این دیدگاه را تأیید و بر آن، تأکید می‌کند.

اکنون و بر این اساس، این نکته پذیرفتنی است که:

پیامبر رحمت پس از قیام و پس از انداز و پس از تکبیر ربش به صورتی انحصاری، باید باز هم به صورتی انحصاری به تطهیر حضرت خدیجه اقدام کند.

## دورنگاه داشتن حضرت خدیجه از دسترس کافران

پس از آن که به صورتی اجمالی روشن شد که «ثياب» به زوجه آن حضرت و یعنی به حضرت خدیجه اشاره دارد، لازم است به مفهوم «تطهیر ثياب» نیز پرداخته شود.

یکی از کاربردهای این واژه، خارج سازی فرد تطهیر یافته از دسترس افرادی است که قصد آسیب

رساندن به فرد مطهراً دارند:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَارْفَعْكَ إِلَىَّ وَمُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِنَّكَ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

«زمانی را که خدا گفت: ای عیسی! من تورا «متوفی» می‌سازم و به سوی خویش بالایت می‌برم و از کافران «تطهیر»ت می‌کنم و آنانی را که از تو تبعیت کرده‌اند تا روز قیامت برتر از کافران قرار می‌دهم. سپس بازگشت شما به سوی من است و پس از آن، من میان شما حکم می‌کنم، در تمام آن چه در آنها اختلاف داشتید».

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که در آخرین مرحله از زندگانی گزارش شده حضرت عیسی، حضرت عیسی با دست قدرت خدا از میان کافران و افرادی بیرون برده شد که قصد کشتن آن حضرت را داشتند. این مطلب با عبارت: ﴿مُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ مطرح شده است. براساس این عبارت، این حفاظت و این صیانت، از راه خارج کردن آن حضرت از دسترس کافران به انجام رسید.

ممکن است تصور شود که دور سازی از تماس کسانی که کفرورزیدند خودش نوعی «پاک کردن» است و خدا در این جا این «تطهیر» را قصد کرده است. اگر چنین باشد، باید پذیرفت پیامبر اسلام و شاید تمام پیامبران به جز حضرت عیسی، از این «تطهیر» بی بهره مانده‌اند!

در نهایت و بر پایه آن چه مطرح شد، باید پذیرفت که:

«تطهیر»ی که در این آیه آمده به مفهوم نجات دادن یک فرد از شر کافران و بیرون بردن او از دسترس افرادی است که قصد آسیب زدن به او را دارند.

حال و اگر چنانچه در آیه: ﴿وَوَيْبَاكَ فَطَهَّرْ﴾ چنین تطهیری مقصود باشد، باید پذیرفت که:

پیامبر رحمت از سوی خدای عالمیان وظیفه یافته تا حضرت خدیجه را از دسترس کافرانی دور سازد که بنای آن را داشتند که به او آسیب بزنند و این همان کاری است که خدای حکیم در مورد حضرت عیسی، خودش انجامش داد.

این «تطهیر» البته مقدمه‌ای نیز دارد که اگر مقدمه لازم باشد، اقدام دیگری نیز باید توسط پیامبر خدا در این رابطه به انجام رسد و آن، «رَافِعُكَ إِلَيَّ» است. بر این اساس:

پیامبر خدا قبل از «تطهیر» حضرت خدیجه، باید او را بالا ببرد و از آن جا که بالا رفتن

پیامبر رحمت در این مقطع از زندگانی به «اسراء» آن حضرت، خلاصه می‌شود، آن حضرت باید حضرت خدیجه را در هنگام «اسراء» با خودش همراه سازد.

شواهد دیگری در این خصوص وجود دارد که حکایت از وابستگی دو صفت «مرفوع» و «مطهر» دارد. بر اساس آیه: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصُّحُفَ بِكَرَامٍ بَرَزَةٍ﴾ و پس از این اقدام الهی، حضرت عیسی هم «مطهر» و هم «مرفوع» است اما آیا این دو صفت، حتماً و همه جا با هم هستند؟!

همین دو صفت در قرآن برای صحیفه‌هایی به کار رفته که در آن پنجاهای بسیاری است. این صحیفه‌ها در اختیار سفیران الهی است؛ سفیرانی با ارزش و نیکوکار. استعمال این دو صفت در کنار هم برای این صحیفه‌ها، می‌تواند برهانی برای همراهی این دو صفت با یکدیگر نیز باشد:

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ \* فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ \* مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَزَةٍ﴾<sup>۱</sup>

«هرگز، به درستی که آنها (=آنچه که مطرح شد) پندی است. پس هر که خواهد از آنها پند گیرد. در صحیفه‌هایی بزرگ داشته شده است که این صحیفه‌ها «مرفوع» و «مطهر» می‌باشد. این صحیفه‌ها در دست فرستادگانی قرار دارد که هم با کرامت هستند و هم نیکوکارا».

گاهی صفت «مطهر» به تنهایی - و بدون دو صفت «مرفوع» و «مکرمه» - برای «صحیفه»ها - و شاید برای همان صحیفه‌های مذکور در آیات قبل - به کار رفته است:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾<sup>۲</sup>

«کافرانی که از اهل کتاب و مشرکان بودند دست بر نمی‌داشتند تا آن که بیینه‌ای، دلیلی آشکار برای آنان آید. که آن بیینه، فرستاده‌ای از جانب خداست که «صحیفه‌ها»یی را تلاوت می‌کند که «مطهر» است. در آن صحیفه‌ها، کتابهایی استوار و پربهاست».

عبارت ﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو...﴾ بدل است از «البیینه». یعنی رسولی با این ویژگی، برای کافران «بیینه» است. رسولی که این آیات او را به عنوان «بیینه» معرفی می‌کند رسولی است از سوی خدا. این رسول الهی در حال و شرایطی «بیینه» است که به صحیفه‌های «مطهر» دسترسی دارد و آنها را تلاوت می‌کند.

۱ سوره عبس ۱۱ تا ۱۶.

۲ سوره بیینه ۱ تا ۳.

عبارت «فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» حکایت از آن دارد که این صحیفه‌ها مجموعه‌ای است از کتابهای با ارزش. در این صحیفه‌ها دانش بسیار زیاد و بسیار با ارزشی وجود دارد. دسترسی داشتن به این کتابها و این صحیفه‌ها و خواندن آنهاست که رسول خدا را به عنوان «بیتنه» ای برای کافران معرفی می‌کند.

کتابهایی که آنها را خدا با وصف «قیمه» معرفی می‌کند از جهل، باطل، سهو و خطا به هر میزان و به هرگونه‌ای که باشد بری است. صحیفه‌هایی که این کتابها را در بردارد نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد.

در این آیات، وصف «مطهّرة» تنها وصفی است که برای این صحیفه‌ها بکار رفته است. در این جا دیگر از دو وصف «مرفوعة» و «مکرمّة» خبری نیست و هرآن ویژگی که در این آیات برای این صحیفه‌ها مطرح می‌شود، به وصف «مطهّرة» ارتباط می‌یابد.

تعریف و تعیین مصداق برای «صُحُفٌ مَطَهَّرَةٌ» و «كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» از وظایف این بحث نیست و به این مطلب پرداخته نخواهد شد که آیا این صحیفه‌ها همان قرآن است یا غیر قرآن و آیا «مطهّرة» قرآن را توصیف می‌کند و یا به وصف کتاب دیگری غیر از قرآن می‌پردازد؟ آنچه که مسلم است، این اوصاف برای صحیفه و کتابهایی به کار رفته است که غیر از رسولان برجسته الهی فرد دیگری به آنها دسترسی ندارد.

... و یعنی این کتابها در دسترس مؤمنان خاص نیز نیست تا چه رسد به کافران.

این آیات در کنار هم، علاوه بر آن که نشان می‌دهد دو صفت «مرفوع» و «مطهّر» به هم وابستگی بسیاری دارند، حکایتی روشن از این حقیقت دارند که:

صفت «مطهّر» با آن چه در کتابهای لغت از این واژه آمده، فاصله‌ای بسیار دارد. این دو صفت برای اوجی به کار می‌رود که جز آنانی که خدا خواسته است، فرد دیگری به آنها دسترسی ندارد و بنا به فرمان: «وَوَيْلٌ لَّكَ فَطَهَّرٌ» پیامبر رحمت خودش باید حضرت خدیجه را به این اوج برساند.

اصطفی و تطهیر

در «سوره آل ابی طالب» از تطهیر دیگری خبر داده شده که در خصوص حضرت مریم اعمال شده است:

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>.

«و آن گاه که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی که خدا تو را برگزید و تطهیرت نمود و با وجود زنان دیگری در جهان، تو را انتخاب کرد».

بر اساس این آیه، «اصطفا» مقدمه‌ای برای «تطهیر» و «تطهیر» مقدمه‌ای برای «اصطفای» دیگر است. حال اگر چنانچه این نظم و ترتیب، همیشگی باشد، بنا بر آیه: «وْثِيَابَكَ فَطَهَّرَ»، علاوه بر «تطهیر»، «اصطفا» نیز برای «ثياب آن حضرت» ضروری و غیر قابل انکار و تردید است.

«آیه اصطفای حضرت مریم» به خوبی نشان می‌دهد که:

این نظم و ترتیب، همیشگی است و اگر این اصطفا و تطهیر بر بانویی مانند حضرت مریم صورت بگیرد، اصطفای دوم نیز به دنبال خواهد آمد.

و اما توضیح بیشتر:

در این آیه از دو «اصطفا» سخن به میان آمده است:

۱. اصطفای اول که در آن از «مطلق اصطفا» خبر داده شده و جای آن، حتماً قبل از «تطهیر حضرت مریم» است.

۲. اصطفای دوم که در آن از «اصطفای حضرت مریم بر زنان عالمیان» خبر داده شده است.

در بین این دو «اصطفا»، از یک «تطهیر» نیز خبر داده شده است. این در حالی است که جای هیچ یک از آن دو «اصطفا» و این «تطهیر» را نمی‌توان در آیه با یکدیگر عوض کرد.

«واو عطف» در زبان، نشانه ترتیب نیست مگر قرینه یا قرینه‌هایی در جمله، این ترتیب را ایجاد و یا الزامی کرده باشد. بر این اساس، در «آیه اصطفای حضرت مریم»، تنها به خاطر به کار رفتن «واو عطف» نمی‌توان گفت که «اصطفای اول»، مقدم بر «تطهیر» و «تطهیر»، مقدم بر «اصطفای دوم» است.

در این آیه، البته جای هیچ یک از «اصطفای اول» و «تطهیر» و «اصطفای دوم» را نمی‌توان با یکدیگر عوض کرد و به این سبب، باید حکم شود که:

ترتیب ذکر، همان ترتیب انجام است و یعنی، اول باید «اصطفای اول» صورت بگیرد و بعد از آن، «تطهیر» و در مرحله بعد از آن، «اصطفای دوم».

یعنی بر پایه این آیه، حتماً باید پذیرفت که:

مقدمه لازم «تطهیر الهی»، «اصطفا» است و هر جا بحث از تطهیری این گونه و با این امتیاز به میان آید، حتماً در سابقه آن، اصطفا نیز وجود دارد.

این در حالی است که: «اصطفای بر نساء عالمیان» بر خلاف اصطفای اول، از دو مقدمه لازم برخوردار است: «تطهیر» و «اصطفای قبل از تطهیر». بنا بر این، هر جا سخن از «اصطفا بر نساء عالمیان» به میان آمده باشد، حتماً باید قبل از آن، «تطهیر» و قبل از «تطهیر» نیز «اصطفا» صورت گرفته باشد. از مروری بر آیاتی که در آنها «اصطفا»، «اختیار»، «تفضیل» و «اجتباء» در ارتباط با عالمیان به کار رفته، مشخص می‌شود که تعبیر: «وَأَصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» به این مفهوم است:

در حالی که در میان تمام زنان معاصر حضرت مریم، این اصطفا ممکن بود بر هر زن دیگری انجام شود، این اصطفا بر حضرت مریم انجام شده است.<sup>۱</sup>

پس از مروری بر آیات ولادت حضرت عیسی، این نکته مبرهن است که:

اصطفا و تطهیر و اصطفای دیگری این گونه، برای ولادت حضرت عیسی از بانویی مطهره هم چون حضرت مریم است.

نباید البته فراموش شود که:

تطهیر مذکور در «آیه اصطفای حضرت مریم» و مذکور در «آیه تطهیر حضرت عیسی» بسیار متفاوت است اگر چه هر دو «تطهیر» ممکن است به یک مفهوم بازگشت داشته باشد.

از میان تمام مفاهیم حقیقی و مجازی ارائه شده برای «ثیاب» تنها موردی که با این «تطهیر» سازگاری دارد، کاربرد «ثیاب» برای «زوج» و «زوجه» است که در این آیه به خصوص، از آن جا که اعمال کننده «تطهیر» شخص خاتم پیامبران است، این کاربرد، به کاربرد برای «زوجه» منحصر می‌شود.

بنا بر این و با وجود اعمال این «تطهیر» برای «ثیاب»، باید حکم کرد که:

پیامبر رحمت از سوی خدای عالمیان وظیفه یافته است تا حضرت خدیجه را «تطهیر» کند و صد البته که مقدمه این تطهیر، یک اصطفای الهی است.

## به کار گرفتن دارایی حضرت خدیجه در سیر دعوت

تطهیر دیگری نیز وجود دارد که توسط خاتم پیامبران به انجام می‌رسد:

۱ برای پی‌گیری این بحث می‌توان به کتاب «اهل البيت علیهم السلام» رجوع کرد که دومین شماره از مجموعه «با صادقان»، اثر نویسنده متن حاضر است.



﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

«از اموال آنان صدقه‌ای را بگیر که به دنبال این عمل، آنان را تطهیر می‌کنی و با آن صدقه، آنان را تزکیه می‌کنی. و صلوات را بر آنان جاری ساز. الحق که دعای تو مایه آرامش آنان است. و خداوند همواره شنوای داناست.»

«تُطَهِّرُهُمْ» اگر چه فرمان نیست اما با توجه به آن که این عمل با سابقه فرمان «خُذْ» انجام می‌شود، خودش فرمان به حساب می‌آید؛ فرمانی که از سوی خدای جهانیان صادر شده است.

صدور این فرمان به تنهایی به این مفهوم است که خدای حکیم قدرت «تطهیر» را به خاتم پیامبران نیز داده اگر چه این مطلب از آیه: ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ نیز به خوبی مشخص است.

اکنون و با وجود این آیه در کتاب خدا، این احتمال نیز در مورد آیه: ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ تقویت می‌شود که:

بر اساس این آیه، پیامبر رحمت و وظیفه یافته است تا اموال حضرت خدیجه را از او بپذیرد و از آنها در راه نشر دعوت استفاده کند.

وجود این آیه در کتاب خدا، با توجه به حصری که در آیه: ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ وجود دارد، دو مطلب مهم دیگر را اثبات می‌کند:

۱. مقصود از «ثیاب» در ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ حتماً وجودی از جنس آدمیان و یعنی از جنس افرادی است که مقصود خدا از «هُم» در ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ هستند.
۲. از ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾، این نوع «تطهیر» نیز حتماً مقصود است.

آیاتی چند در ذکرویشگیها و امتیازهای حضرت خدیجه  
۲۹: ﴿وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ﴾

در ادامه فرمان: ﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ﴾، پیامبر رحمت باید دست به اقدام دیگری نیز بزند و آن دوری کردن از «رُجْز» و نه از «رِجْز» و نه از «رِجْس» است. این دوری کردن نیز باید به

صورتی انحصاری و تنها از «رُجَز» صورت بگیرد.

## هجرت انحصاری از رُجَز

در ترکیب آیه: ﴿وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ﴾ همانند آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾ و آیه: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ از همین سوره، حصر وجود دارد و بر این مبنا، پیامبر رحمت باید هجرانش را به «رُجَز» اختصاص دهد و از «رُجُز» مشخص و یا از «تمام رجزها» دوری کند.

در حالی که در آیات بسیاری تعبیر «رُجَز» و نیز در آیات بسیاری و از جمله در «آیه تطهیر»، تعبیر «رُجَس» به کار رفته، در این آیه تعبیر «رُجَز» به کار رفته و غالب یا همه مفسران و بعضی از محدثان و به خصوص بخاری، اصرارشان بر یگانگی این دو مفهوم و بلکه اصرارشان بر کاربرد «رُجَز» به جای «رُجُز» در این آیه است. این در حالی است که به منطق این آیات، تفاوت‌های فاحشی در این کاربردها وجود دارد و نباید از خاطرها به دور ماند که استعمال «رُجَز» در قرآن به همین یک آیه، محدود و منحصر است.

## عدم یگانگی و هم‌مفهومی رُجَز، رُجُز و رُجَس

بر اساس آیه: ﴿وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ﴾ چند مطلب مسلم است:

۱. فاعل هجران، پیامبر خداست و بر اساس این فرمان، این پیامبر خداست که باید از «رُجَز» هجران داشته باشد، نه خدا او را از «رُجَز» دور می‌کند.
۲. با وجود حصری که در این آیه وجود دارد، پیامبر رحمت فقط باید از «رُجَز» هجران داشته باشد.
۳. تکلیف پیامبر رحمت در برابر «رُجَز» هجران است و نه تطهیر و نه «تبتیل» و نه «تبتل» و نه هیچ تکلیف دیگری از این دسته تکالیف.
۴. آیات: ﴿وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ \* وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ \* فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ \* ... \* ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ - که مجموع این آیه و آیات بعد از آن است - حکایتی روشن از آن دارد که برای «هجران» پیامبر خدا، پایانی وجود دارد. بر این اساس، پایان این هجران، یا صبر انحصاری برای رب پیامبر رحمت است و یا کوبیده شدن بر ناقور.

«آیه تطهیر» - که از اراده همیشگی خدا نسبت به افرادی خبر می‌دهد که خودش از آنان با عنوان

«اهل البیت» یاد می‌کند - یادآور چند نکته مهم در رابطه با بحث جاری است:

۱. بر اساس این آیه، خدای جهانیان تمام «رُجَس» را همواره از این خانواده دور می‌سازد.
۲. با وجود این اراده خدا، به اقدام دیگری در خصوص «اذهاب رُجَس» نیاز نیست.

۳. آن چه براساس این آیه هماره از این خانواده دور می‌شود، تمام «رجس» است و نه «رُجز» و نه «رُجز».
۴. عملی که براساس این آیه، هماره نسبت به ساکنان این خانه ویژه اعمال می‌شود، «اذهاب رجس» است و نه «هجران رُجز» و نه «اذهاب رُجز» و نه «هجران رُجز».
- در هر دو آیه، حصر وجود دارد و براین پایه‌ها، باید حکم کرد:
- «رُجز» حتماً با «رُجز» متفاوت است و این هر دو حتماً با «رجس» هیچ گونه یگانگی ندارند.

## مروری بر دو تعبیر رجس و رجز در کتاب خدا

کاربرد «رُجز» در کتاب خدا به آیه مورد بحث منحصر است اما دو واژه «رجس» و «رُجز» در کتاب خدا کاربردهای بسیاری دارند که با استفاده از آنها می‌توان به مفهوم اجمالی این دو واژه دست یافت.

«رجس» به منطبق کتاب خدا به تمام عمل شیطان و یا به حاصل تمام اعمال شیطان اطلاق می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای آنانی که ایمان آورده‌اند! قطعاً شراب، قمار، قربانی کردن برای بتان و تیرافکندن برای قمار، رجسی از اعمال شیطان است. پس از آنها اجتناب کنید شاید شما رستگار شوید».

«مِن» در عبارت ﴿... رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...﴾، «مِن بیانیته» است زیرا اگر «تبعیضیه» باشد مفهومش این است که در اعمال شیطان، چیزی غیر از «رجس» نیز یافت می‌شود. بیانیه بودن «مِن» در این عبارت، به مفهوم آن است که:

هر آن چه رجس است، عمل شیطان است و تمام اعمال شیطان رجس است و این خود به معنای «این همانی» نوشتن بین رجس و عمل شیطان است و به زبانی دیگر:

رجس = عمل شیطان.

در یکی دیگر از آیات، این چنین آمده است:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾<sup>۱</sup>

آن را داشته باشید. و هر فردی بزرگ داشته‌های خدا را بزرگ بدارد، در نزد ربش برای او بهتر است و چهارپایان برای شما حلال شده است به جز آن چه بر شما خوانده می‌شود. پس، از «رجس» بتها دور شوید و از سخن باطل اجتناب کنید».

«مِنْ» در جمله ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ نیز همانند ﴿رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، «مِنْ بیانیه» است. به این خاطر، یکی از دلالت‌های این جمله این است که رجس = اوثان، همان گونه که یکی از نتایج عبارت ﴿رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ این است که رجس = عمل شیطان. در این عبارتها، البته اگر «مِنْ»، «تبعیضیه» باشد، مشکل‌های زیادی درست می‌شود.

بدین ترتیب، دو تعبیر ﴿رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ و ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ بهترین تعریف برای «رجس» نیز به شمار می‌آیند.

این که «رجس» در جمله: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ با «اوثان» هم مفهوم شده، بهانه‌ای برای جسارت‌های مفسران و محدثان است. آنان در آیه: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ «رُجْز» را به «رِجْز» تبدیل کرده‌اند و در مرحله بعدی و با تبدیل مختصر «زاء» به «سین»، «رِجْز» را به «رِجْس» تبدیل کرده‌اند و تصادفاً «رجس» با «اوثان» و نه با «عمل شیطان»، هم مفهوم شده است و به یک باره، «رُجْز» با «اوثان» برابر می‌شود و در نهایت و نستجیر بالله، خدا یکی از بت پرستان را مأمور می‌سازد تا سایر بت پرستان و کافران اهل قبله را به توحید هدایت کند!

منطق دیگری نیز برای شناخت «رجس» وجود دارد که بر اساس آن، افرادی که از همراهی پیامبر رحمت در جنگ خودداری کرده‌اند و نیز منافقان، «رجس» خوانده شده‌اند:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>

«وقتی شما به سوی آنان بازگشتید، آنان برای شما به خدا قسم می‌خورند تا شما از سر تقصیرشان بگذرید. از آنان رو برگردانید که آنان «رجس» هستند. و جایگاه آنان دوزخ است؛ مجازاتی برای آن چه برای خودشان کسب می‌کردند».

۱. سوره حج / ۳۰.

۲. سوره توبه / ۹۵.

تفاوت مهم این تعریف با تعاریف دیگری که از «رجس» در کتاب خدا وجود دارد، صراحت آن است. برای فهم «رجس» در تعبیر: ﴿إِنَّهُمْ رَجَسٌ﴾، دیگر نیاز به اعمال هیچ قاعده‌ای از قواعد کلام نیست. این عبارت، با صراحت هر چه تمامتر، افرادی را «رجس» می‌خواند که باید در جنگ شرکت می‌کردند و نکردند. یعنی آنان اولاً از اصحاب خاتم پیامبران به حساب می‌آمدند و ثانیاً در نزدیکی و اطراف او زندگانی می‌کردند و دوری و اعراض از آنان، موضوع روشن و تعریف شده‌ای بود؛ به گونه‌ای که اگر در این آیه، به جای ﴿فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ﴾ تعبیر «اهجرؤهم» به کار می‌رفت، توافق عظیمی میان این آیه و آیه: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ پدید می‌آمد.

با وجود این تعریف، اگر چنانچه بخاری و بخاریها اصرار بر هم مفهوم بودن «رُجْز» با «رِجْز» و در نهایت با «رجس»، داشته باشند، باز هم تکلیف پیامبر رحمت بر اساس آیه: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ روشن است و بر این مبنا نیز او باید از «منافقان» و «شانثان» دوری بگزیند و در آن صورت نیز نمی‌توان - نستجیر بالله - اصرار بر این داشت که پیامبر خدا باید از «اوثان» دوری کند.

این همه در حالی است که «رِجْز» در کتاب خدا، به صورتی خاص، برای «عذاب آسمانی» به کار رفته است:

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«پس آنانی که ظلم کردند، آن قول را به قولی تبدیل کردند که با آن چه به آنان گفته شده بود منافات داشت. پس ما بر آنان که ظلم کردند، «رِجْز»ی از آسمان را به خاطر آن نازل کردیم که آنان همواره فسق انجام می‌دادند».

در کتاب خدا برای «رِجْز» تعبیر «کشف» و «وقوع» نیز به کار رفته همان گونه که برای «عذاب»، هم تعبیر «وقوع» و هم تعبیر «کشف» به کار رفته است:

﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ \* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ﴾<sup>۲</sup>

«و وقتی که «رِجْز» بر آنان واقع شد، آنان گفتند: ای موسی! ربت را برای ما به آن چیزی بخوان که نزد

۱ سوره بقره/۵۹.

۲ سوره اعراف/۱۳۴ و ۱۳۵.

تو عهد کرده است که اگر تو «رجز» را از ما برداری ما حتماً به تو ایمان می آوریم و بنو اسرائیل را نیز حتماً با تو می فرستیم. پس وقتی که ما «رجز» را - تا مدتی که آنان به آن رسیده بودند - از آنان برداشتیم، آن گاه آنان به شکستن عهد پرداختند».

همین آیات به خوبی نشان می دهد که «رجز» نوع خاصی از «عذاب» است و این در حالی است که در آیاتی از کتاب، به این مطلب تصریح نیز شده است:

﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

«این هدایت است و آنانی که به آیات ربشان کافر شدند، عذابی از جنس «رجز الیم» برای آنان است».

## هجرتی از شاننان خاتم پیامبران

با وجود حصری که در این آیه وجود دارد، هر هجرتی در این ایام توسط خاتم پیامبران و با فاعلیت او صورت گرفته باشد، حتماً «هجرت از رجز» است و از این هدایت، هم می توان با مفهوم «رجز» بیشتر آشنا شد و هم صفت افرادی را شناخت که پیامبر رحمت باید از آنان «هجرت» داشته باشد.

در «سوره مزمل» تعبیر «اهجر» برای پیامبر رحمت به گونه ای به کار رفته است که می توان از آن برای فهم آیه: ﴿وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ﴾ استفاده کرد. فراموش نشود که «سوره مدثر» و «سوره مزمل» در یک مقطع از دعوت خاتم پیامبران نازل شده اند:

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

«و در برابر آن چه آنان می گویند صبر پیشه کن و با هجرتی زیبا، از آنان دوری گزین. و مرا با افرادی تنها بگذار که صاحبان نعمت و تکذیب کننده تو هستند و به آنان به اندازه مدتی کوتاه، مهلت بده».

بر این مبنا، «رجز»، «شاننان زبانی پیامبر خدا» و در مرحله بعد، تکذیب کنندگان صاحب نعمت هستند.

و در نهایت، باید پذیرفت که:

۱ سوره جاثیه/۱۱.

۲ سوره مزمل/۱۰ و ۱۱.

با صدور فرمان «وَأَلْرُجْزَ فَأَهْجُرُ»، بر خلاف القاهای بخاری، پیامبر رحمت نباید از بتها فاصله بگیرد که آن حضرت و پدران او، هیچ روزی هیچ آلودگی به این رجس نداشتند بلکه باید از «بت پرستان» و افرادی فاصله بگیرد که با شنائتهای زبانی به آزار آن حضرت اقدام می‌کردند.

## هجرتی به صورت اعتزال

آیاتی از کتاب خدا، روشن می‌سازد که «هجرت» پیامبر رحمت باید به صورت «اعتزال» انجام شود و یا به این صورت، انجام می‌شود.

مشرکان و یا گروه خاصی از آنان، از حضرت ابراهیم درخواست کردند که از آنان «هجرت» داشته باشد:

«قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنِ إِلَهِي يَا إِبْرَاهِيمُ لئن لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا \* قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا \* وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا \* فَلَمَّا أَعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»<sup>۱</sup>.

«او گفت: ای ابراهیم! آیا تو از «آلهه» من روی گردانی؟ به تحقیق که اگر دست نکشی من حتماً و قطعاً تو را سنگ باران می‌کنم. و از مقابل چشمان من برای همیشه دور شو. او گفت: سلام بر تو. من به زودی برای تو نزد ربم استغفار می‌کنم. به درستی که او نسبت به من همواره پرمهر است و من از شما و از آن چیزهایی کناره می‌گیرم که شما آنها را در برابر خدا می‌خوانید و ربم را می‌خوانم. چه بسا، به خاطر دعای ربم شقی نباشم. پس آن زمان که او از آنان و از آن چیزهایی کناره گرفت که آنان در برابر خدا مورد عبادت قرار می‌دادند، اسحاق و یعقوب را به او دادیم و همگی را پیامبر ساختیم».

در این آیات، «اعتزال» و نتایج آن به خوبی تعریف شده است. بر مبنای این آیات:

۱. «هجرت» از طریق «اعتزال» به انجام می‌رسد.
۲. اعتزال از مشرکان کافی نیست، اعتزال باید از مشرکان و از آن چیزهایی صورت بگیرد که مشرکان به عبادت آنها می‌پرداختند.

۳. اعتزال از بتها، به مفهوم آلودگی به بت پرستی نیست.
  ۴. اعتزال تنها دوری از مشرکان و بت‌های آنان نیست بلکه در اعتزال، باید به عبادت خدا نیز پرداخته شود.
  ۵. خدا برای این گونه اعتزالی پادشاهای بسیار عظیمی را در دنیا و آخرت قرار داده است.
  ۶. یکی از پادشاهای مهم اعتزال حضرت ابراهیم، فرزند دار شدن آن حضرت است.
- «آیه کهف»، جایگاه «غار» را نیز در «اعتزال» مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که پناه بردن به غار می‌تواند بخش مهمی از اعتزال باشد:

﴿وَإِذْ أَعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا﴾<sup>۱</sup>

«و آن گاه که شما (= اصحاب کهف) از آن افراد فاصله گرفتید و از آن چه آنان به جز خدا عبادت می‌کردند، دوری گزیدید، پس به غار پناه برید تا آن که رب شما از رحمتش بر شما بگستراند و تا آن که برای شما در مورد وضعیت شما گشایشی را ایجاد کند.»

## رابطه اعتزال و فرزند دار شدن

آیه شریفه: ﴿فَلَمَّا أَعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾، میان «اعتزال» و بچه و نوه دار شدن، رابطه‌ای عجیب نوشته است. براساس این آیه و این رابطه:

اعتزال حضرت ابراهیم، مقدمه‌ای برای فرزند دار شدن آن حضرت بود.

ممکن است ادعا شود، این آیه تنها زمان فرزند دار شدن حضرت ابراهیم را مشخص می‌کند و خبر از آن می‌دهد که این زمان، منطبق بر همان زمانی بود که آن حضرت به «اعتزال» پرداخته بود و هیچ رابطه دیگری را میان این دو واقعه، تعریف نمی‌کند اما توجه به چند نکته خبر از آن می‌دهد که ارتباط میان این دو واقعه، بیش از یک هم زمانی ساده است.

نکته اول این که خدا زمانی «اسحاق» را به حضرت ابراهیم داد که هم حضرت ابراهیم پیر شده بود و هم زن او نازا، به گونه‌ای که به طریق عادی دیگر ممکن نبود که آنان بچه دار شوند:

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ



قَوْمِ لُوطٍ \* وَأَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ \* قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ \* قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ<sup>۱</sup>.

«و به راستی فرستادگان ما با مژده‌ای ویژه نزد ابراهیم آمدند. آنان سلام گفتند. او نیز در پاسخ، سلام گفت. پس از آن، دیری نپایید که ابراهیم با گوساله‌ای بریان به نزد فرستادگان آمد. او چون دید دستهای فرستادگان به سمت غذا دراز نمی‌شود آنان را ناشناس یافت و ترسی از آنان به دلش افتاد. فرستادگان گفتند: نترس. ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم. زن او (= حضرت ابراهیم) ایستاده بود. پس خنده‌ای کرد. ما هم به او، نسبت به اسحاق و پس از اسحاق، نسبت به یعقوب بشارت دادیم. همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من! آیا با آن که من پیرزنم و این شوهرم مردی پیراست فرزند می‌آورم؟! واقعاً این چیز بسیار عجیبی است. آنان گفتند: آیا از امر خداوند تعجب می‌کنی؟! رحمت خدا و برکات او بر شما ساکنان این خانه. به درستی که او ستوده‌ای بزرگوار است».

به منطق کتاب خدا، زمانی که حضرت ابراهیم به دعوت قومش اقدام کرد، جوان و بلکه بسیار جوان بود:

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمُ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ \* قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«آنان گفتند: ما شنیدیم «جوانی» که به او ابراهیم می‌گفتند، صحبت آنان را به پیش می‌کشید. آنان گفتند: پس او را در مقابل چشمان مردم بیاورید تا که آنان نیز شاهد باشند».

مادر حضرت اسحاق از همان جوانی در زوجیت حضرت ابراهیم قرار داشت اما خدا به آن حضرت از این زوجه فرزندی نداده بود و این فرزند را در زمانی به آنان داد که آن دو، باورش را هم نمی‌کردند و این زمان بعد از «اعتزال» و یا در زمان این «اعتزال» بود.

عبارت: ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ خبر از آن می‌دهد که این فرزند را خدا و به طرز عجیبی به حضرت ابراهیم داده است و صد البته که آنان خودشان و به طریق عادی، در این زمان فرزند دار نشدند که بتوان این امر را واقعه‌ای طبیعی دانست و تنها به هم زمانی این واقعه و «اعتزال»، حکم کرد. براین مبنا، این موضوع را باید نشانه‌ی ارتباط عمیقی دانست که میان «اعتزال حضرت ابراهیم» و فرزند دار شدن آن حضرت

۱ سوره هود/۶۹ تا ۷۳.

۲ سوره انبیاء/۶۰ و ۶۱.

برقرار بوده است.

نکته مهم در این خصوص این است که حضرت «یعقوب» فرزند حضرت «اسحاق» و نوه حضرت «ابراهیم» است، نه فرزند بی واسطه آن حضرت و صد البته که خدا حضرت «اسحاق» و حضرت «یعقوب» را یک جا به حضرت «ابراهیم» نداده تا بر اساس این آیات، تنها به هم زمانی «اعتزال» و فرزند دار شدن حضرت ابراهیم حکم شود. یعنی این سه، در سه زمان انجام شده نه در یک زمان و یعنی رابطه عمیق تراز این سخنان است.

در پایان این آیات، به نکته مهم دیگری اشاره شده که نشان می دهد، «اعتزال حضرت ابراهیم»، مقدمه لازم «هبه فرزندان» به آن حضرت است. بر اساس عبارت: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»، خدا هم فرزند و هم نوه آن حضرت را «نبی» قرار داد ضمن آن که خود آن حضرت نیز از قبل، به جعل الهی، پیراهن نبوت را بر تن داشت. این خود، به آن مفهوم است که:

ای ابراهیم! به خاطر آن که توازبت پرستان و بتها هجران گزیدی، علاوه بر آن که ما به تو فرزندانی چند دادیم، آنان را پیامبر نیز قرار داده ایم.

برهانهای دیگری نیز این ارتباط را تثبیت می کند. یکی از آنها، ماجرای «اصحاب کهف» و «آیه کهف» است. بر اساس این آیه، «اعتزال اصحاب کهف»، دو نتیجه مهم را برای آنان به همراه داشت:

۱. آنان در معرض رحمت خدا قرار گرفتند: «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ».
۲. خدا برای آنان گشایش را در امری ایجاد کرد که برای آنان مشکل آفرین شده بود: «وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا».

در آیه: «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ...»، کل عبارت: «فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا» جانشین جزای شرط است و بر این مبنا، با دو عبارت: «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» و «وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا»، معامله جزای شرط می شود. بر این اساس، این دو نتیجه را باید دو نتیجه قطعی «اعتزال اصحاب کهف» دانست.

در ماجرای «اعتزال حضرت ابراهیم» حصول این دو نتیجه، از دو آیه: «قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ \* قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» به خوبی دریافت می شود.

در ماجرای خاتم پیامبران، فرمان «هجران» از سوی خدا و آن هم به صورتی انحصاری نازل شده است: «وَالرَّجْزَ فَاهْجُرْ». پیش از این، از مقایسه این فرمان و فرمان «وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا» که در همین مقطع نازل شده است، دانسته شد که:

«رُجَز»، شائنان خاتم پیامبران و در مرحله بعد، مکذبان ویژه آن حضرت هستند که مکذبان آن حضرت، همگی مشرک بودند.

البته نباید فراموش شود که:

پیامبر خدا باید با «هجران جمیل» از این افراد دوری کند و «اعتزال» به منطق آیاتی که مطرح شد، «هجران جمیل» است.

از آن چه گذشت، دانسته می‌شود که:

به دنبال امتثال این فرمان، هم رحمت خاص خدا به پیامبر رحمت و زوجه او می‌بارد و هم در کار آن حضرت و زوجه اش، گشایشی عظیم حاصل می‌شود.

اکنون و با توجه به این که «شائنان پیامبر رحمت» در این زمان، «شائنان ابتری او» را نیز شامل می‌شوند، دانسته می‌شود که:

گشایش ایجاد شده، موضوع بی‌فرزندی آن حضرت را نیز شامل خواهد شد و بر این مبنا، آیه: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» را باید آیه‌ای دانست که به خاتم پیامبران بشارت می‌دهد که خدا فرزندان را به او اعطا خواهد کرد.

در نهایت، از آن چه گذشت، به خوبی دانسته می‌شود:

دستور «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ»، دستوری است که مقدمه لازم برای فرزند دار شدن خاتم پیامبران و بلکه برای فرزند و نوه دار شدن آن حضرت به شمار می‌آید.

در پایان این بحث، یادآوری سه نکته، بسیار مهم و ضروری به نظر می‌رسد:

۱. خدای حکیم با عبارت: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» به این نکته تصریح کرده که حضرت یعقوب را به خود حضرت ابراهیم هبه کرده، نه به حضرت اسحاق و این برهانی دیگر بر این واقعیت است که:

فرزندان حضرت صدیقه مطهره، فرزندان هستند که خدا آنان را به خاتم پیامبران عطا کرده است و یعنی با این برهان نیز می‌توان و بلکه باید آنان را با عبارت «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ» مورد خطاب قرار داد.

۲. اعطای کوثر، اعطای فرزندان حضرت زهرا مرصیه را نیز شامل می‌شود.

۳. فرزندان هبه شده به حضرت ابراهیم همگی از عهد الهی برخوردار بودند: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا

جَعَلْنَا نَبِيًّا<sup>۱</sup> و این عهد الهی برای فرزندان پیامبر رحمت نیز وجود دارد:

﴿وَإِذْ أَبَتلىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«و زمانی که ربّ ابراهیم، ابراهیم را با کلماتی مورد ابتلا قرار داد و ابراهیم هم آن ابتلاها را تمام کرد، خداوند به او گفت: من تو را از هم اکنون «امام» تمام مردم «قرار می‌دهم». گفت: و هم چنین از ذرّیه من؟ (= آیا از ذرّیه من هم کسی را امام قرار داده‌ای)؟ او (= خداوند) گفت: عهد من به «ظالمان» نمی‌رسد». باید البته به این نکته توجه داشت که پیامبر رحمت، خاتم پیامبران است و بعد از او دیگر پیامبری نخواهد بود:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

«محمد (ﷺ)، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است؛ ولی او رسول خدا و خاتم پیامبران است و خداوند به همه چیز، بسیار آگاه است». این به آن مفهوم است که:

فرزندان پیامبر رحمت در عین آن که از «عهد الهی» برخوردار هستند، پیامبر نیستند بلکه امام و وصی پیامبر هستند که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد در پایان این بحث مشخص است که:

تمام فرمانهای صادر شده به خاتم پیامبران تا این مقطع از سوره، در ماجرای حضرت ابراهیم و زوجه او و اعتزال آن حضرت و هبه کردن فرزند و نوه به آنان نیز وجود دارد و تنها دیده روشن برای دیدن می‌خواهد که با مروری بر این آیات، همه این موارد روشن خواهد شد.

۱ سوره بقره/۱۲۴.

۲ سوره احزاب/۴۰.